

آخر حالاً برو که ما هم قصد مکان خود کنیم فرمود بسیار خوب یکبار آن فقیه
 بی اجازت خود قصد دو کانه‌ها کرد و رفت هرگز چیزی هم طلب نکرد جناب
 ایشان با تبسم فرمودند اکنون برنیزند و بر مکان روند همراه شان برخاستم
 نقل است یکبار جناب ستطاب مولانا سیدنا مولوی شاه ابوالحسن صاحب
 دامت فیوضه را در صحن حیات حضرت شیخ العالمین رضاعارضه سرسام لاحق بود
 و میرتبته رسید که ظاهراً اطباء زمانه رایس کلی بود این کمینہ بارگاہ چون وزیر
 بس حال آید و تشویش خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین از حد زیاد
 یافت از غایت اندوه بی حواس بر بالین جناب ستطاب نشسته فکر
 می اندیشید که در آن حالت یاد فرمودند گفتیم حاضرم و قریب تر شدیم ارشاد
 کردند روزی مولوی اشرف علی صاحب و از طرف من بگو که بر من از شریف
 حضرت خاصه و خلاصه رضی الله عنهما حاضر شده عرض حال ما فرماید و آنچه
 شدنی است بمن اطلاع نماید ظاهراً تار رویت اخفا نکند آنچه ارشاد
 آن نبرد و صاحب زار معلوم شود بی تامل بیان سازد حسب الحاکم نزد جناب
 مدوح حاضر شده پیام جناب ستطاب رسانیدم و طاقت تحمل نماند
 گریه بر من استیلا کرد فرمودند اضطرار نکنند خوب میدانم که صحت و قدرت
 است اما بموجب فرموده میروم اول وقت عصر بود نماز گذارد و بر من از شریف
 که قریب از خانقاه است تشریف برد و مراقب شد بعد یکپاس شب گذشت
 تشریف آورد و جناب ستطاب را سدران وقت افاقه پیدا آمد و فرمودند
 که خبر مولوی اشرف علی صاحب باز نگر فتمی گفتیم و بار رفته بودم معلوم شد

که هنوز تشریف نده آورده اند باز خبر می گیرم از آنجا که فی الجمله راحت یافته بودم
 شکر گویان در خانقاه می آدمم در اثنا می راه حضرت شیخ العالمین رضی فرمود
 چه حال است عرض کردم افاقه بخوبی دارند و مزاج مبارک بس منشرح است
 آنحضرت فی الفور براسه دیدن برخواست و من نزد مولوی مهدوی
 آدمم فرمود و بر ازان شد که چون رفتم و مراقب شدم کمی ازان هر دو بزرگ
 را هم نیافتیم تا آنکه همین یک ساعت می شود که هر دو بزرگ از جانب شمال
 بر هوا تشریف آوردند و عند فرمودند که جای رفته بودم و فرستت نبود
 که جلد تر رسم شما را حرج توقف بسیار شد عرض کردم اگر تمام شب بسر
 شدی بی حصول کار نمی رفتم از کمال عنایت فرمودند خیریت است جای
 تشویش نیست باز عرض کردم که شب شب تکلیف است و از حضور چنین
 ارشاد میشود بسیار تشنه می نمودند که جای خوف نیست مشب افاقه خواهد آمد
 عرض کردم که تشکیر خاطر ما بی تشریف فرما شدن حضور و عیادت نمودن
 نمی شود فرمودند بر ویدایم می رسم باز عرض کردم که هرگز نمیروم تا زمانیکه
 حضور تشریف و مال نشوند از سرگرم برخواستند و ارشاد کردند بر خیزم بروم
 چو از آنها هر دو بزرگ بهر عیادت روانه شدند ما هم از عقب بر خاستم گفتم
 بی یک ساعت شد که افاقه بیدار است و نشراج مزاج می یابند فرمودند اما
 نیز از عنایت آن هر دو جناب یقین کلی است که ازین وقت آنا فانا تحقیق
 رو نماید فی الحقیقت از همان شب و ساعت بی ساعت مرض در کمی بود
 بخنده همه احوال بسیار مستطاب رفته عرض کردم فرمودند مولوی مهدوی

راست میگویند خطه خطه راحت در نژاد می یابیم بر و مبلغ بگو و پیر را
 شیرینی بگو و بر مزار شریف حاضر شده گذاری فاتحه کن صبح آن شب
 بحران کامل شد و حق تعالی صحت عطا فرمود و نقل است روزی در
 مجلس سماع شخصی را شنودش مغرط بود و در آن وقت در آن مجلسیان بهر
 تعظیم بیتاوه بودند و از روز پنج می کشیدند اتفاقاً آنکس در روز قریب
 جناب ایشان رسید یکبار دست وی گرفته طرقت العین در آفاقه آوردند
 که از در شبست بهر کسی این حال مشاهده میکردند و العلماء انظار
 و بیت بر کات بعد برخواست مجلس نه بودند این قدر حرمت و گستاخی در
 مقابله حضرت شیخ در جواب عرض کردند که حضرت شیخ را تکلیف در دیا
 بود که از در بهر تعظیم بیتاوه راهی نمی دیدیم که دفع این حج کنیم چون
 در قابوی من افتاد لطیف حضرت شیخ هم مجلسیان را راحت دادیم
 چه بد کردیم سید العلماء تبسم فرمود و ساکت ماند نقل است روزی
 در مجلس سماع شخصی مکار در رقص شد و معمول حضرت شیخ چنان بود
 که در تعظیم و حمد صوفیان صادق و کاؤب را برابر شمر وی تا بتک حرمت
 کسی نشود و افشای عیب نه کرد و سبب این ریاضت و آبرو بخشی
 در تذکره آنحضرت نمنا و قول حضرت میروم الملک شرف الملک الدین
 بهاری قدس سره گفته آمد بهر تعظیم آن مکار بیتاوه بود و عرصه دراز
 گذشت بر جناب مدوح لب شاق آمد دست او گرفته بقتضای طاعت
 که اصل طینت و خمیر بهشت بود گوش بگوش فرمود پس کن که مجلسیان

از تعظیم و جدود و پایداریست و روزی از مجلس بود که او بنحیف بی عزتی از مکر
 باز آمد و نشست و مجلس آرام و او فقیری بود شاه مراد خود را بفرزند
 حضرت محبوب سبحانی نسبت میکرد و از زمره غرقاء و فقراری شمرده
 او هم در آن وقت حاضر بود و شمه ازین طرافت دریافت و بنصب آمده گفت
 چرا وی را از شورش باز داشتی جناب ایشان جواب ندادند او طعن و
 تشنیع آغاز کرد تا آنکه آتش غضب از هر دو طرف بلند شد و لب بحواب
 پادشاه و فرمود او مکار است و تو هم از ان جنس هستی دیگر سخن مکن و مجلس را
 پراکنده سازانم و یاوه گویند تمام گفت نمیدانی که فرزند غوث الاعظم ام
 بار مکار شمردی و حال آنکه ترا از فقر بهره نیست و نسبت فرزند می خود جناب
 انعامت تاب دروغ است این سخن وی بر جناب ایشان پس تلخ آمد فرمود
 ای کاش گوی و اینک میدان من و تو هر دو مدعی فرزندی آنجناب هستیم اگر
 عاقبت کمال داری باری بشین یا من و مراقب شو که ما هر دو از حضرت
 محبوب سبحانی رضی الله عنه برسیم که از من و تو فرزند آنجناب کیست
 و نسبت دروغ از هر دو که میکنید تا صدق و کذب حال و مقال جانبدان
 بر سر کرده ظاهر گردد و معلوم هر چیز و کبر گردد و که دلوق تزویر مکر است یکبار
 بیستی سخت بزوی ستولی شد که مجلسیان را از بهیبت وی خوف و وحشت
 در گرفت گویا لرزه بر اندام افتاد و اجواب شده سرخجالت فرود و دیگر
 و هم نزد و شیخ العالمین رفیعی دیگر یاران کاملین در آنوقت سر پا حضرت
 خاموشش بودند نقل است فرمود سید العلماء سیدنا عرفان و است

روزی جناب مولوی ممدوح مراتب بودند ناگاه در الوقت تاریک
 دیدیم که جسم شریف ایشان سراپا نورست که هر هر موتی بدن در دریا
 نور شادوری سیکر و بس متعجب شدیم و نظر آن ششستیم که چون سر از مراقبه
 بردار و دستفاران حال کنیم بعد از ویر که سر برداشت گفتیم این شمره کدام
 چیز بود که ترا سراپا نور دیدیم بلکه اثر تابانی وی بر دیوار برای العین مشاهده
 نمودم فرمود در جسم نوری رسول کریم صلی الله علیه و سلم فانی بودم یکی
 از شمره وی آن بود بنده مؤلف کتاب می گوید که جروت کرده بحضور سید العلماء
 عرض کردم که مولوی سید شرف علی صاحب دام بره و حسانه دیگر از
 ثمرات چه بیان کردند فرمود اینچه گفتند گفتند و طایر نفوس نقل است
 مولوی عبدالمنفی علیه الرحمه که از مردمان حضرت تاج العارفین بودند
 و درین قصه حق آنست که روای صادقه در جمله ایشان افتاده بود میفرمود
 که بارها از جناب افغانث آب رضی الله عنه مشرف شده ایم اما اگر خبر
 صورت جناب ممدوح و اگر بصورت دیگر مشرف شده ایم هم ایشان را
 آنجا یافته ایم و دیده ایم که آنحضرت جواب مطلب ما از ایشان فرمود و ایشان
 نزد من آمده گفتند که ترا چنین حکم میشود و بعضی حکایت که متبنی بر احوال
 رفیع شان بود و ذکر شیخ العالمین رضی الله عنه گفته آید نسبت به جم ماه
 رجب سال یک هزار و دو صد و نوزده از هجرت وقت شب نصف آخر وقت
 حیات ازین عالم بی ثبات بر بستند مزار شریف بر در اعطال و صفت
 مری که حضرت تاج العارفین رضایده شده عمر و الم از رحلت ایشان

آنچه بر دل پاک حضرت شیخ عالمین و سید العلماء و دیگر بزرگان طریقت
رسیده بود متجاوزا تحریر است ماده تاریخ مظهر بنی بود وقت غسل که از
گوشه مکان در روشنی آوردند همه دیدند که عقدانامل برست و نه بود و
بر لب تبسم نقل است می فرمودند جناب مستطاب حضرت مولانا شاه
ابوالحسن صاحب افغان علینا فیوضه که بعد انتقال مولوی ممدوح چهلم
شده باشد یا نشده باشد بخواب دیدم و متعسار حال کردم فرمودند
حق تعالی بسیار بیار رحم کرد و فضل نمود و بسے کرامتها ارزانی
فرمود از جمله یکی آنست که اختیار کامل داد و ازون مطلق گردانید
هر وقت از هر کسی که خواهم به همین جسم دنیا حاضر شده ملاقات کنم و اگر استقامت
در دنیا خواهم بدستور حیات استقامت کنم چند آنکه خواهم

ذکر احوال مولوی شام محمد علی رشتی

ایشان برادر حقیقی سید العلماء سید العرفاء اند و در باران طریقت
ممتاز بودند ولی مادر زاد کسی از ایشان در بدایت و نهایت عمر گاهی
غیبت و محسوس و شکوه نه شنیده اند از جور و جفای اقارب بسیار
لشیدی اما لب تشکایت نکشود می و خصومت پیش نکرده صابر و شاکر
مانندشان کمتر نظر آید و اتم المرص بودی علی مخصوص تکلیف ضیق نفس چنانکه
ایشان را دیدم کسی را تحمل آن نیافتم گاه بودی که از غایت تکلیف طاقت
خوش نداشتی تا هفت روز زشت روز یک علبه گذارانی نه غذا

درین عرصه کردی تا بقصدی حاجت بشری رفتن تو هستی با اینهمه شاکر
 بودی بس صاحب جوش و خروش و ذوق و شوق و سماع و دست بود
 در عین شسته او ضیق نفس هم از غلبه شوق محمل آواز سرودنشدی اکثر
 و جدا و در مجلس سماع ناشش روز و پیر و ز طول کردیدی که بی قوال شبانه
 روز درین امتداد ایام و جعفر مودی و از خواب و خورد و بودی لیکن
 درین دو روز نماز قضا نشد چون وقت نماز رسیدی آن قدر سکون دست داده
 که به مکان تمام تحریر نیستی و نماز گذاردی و در و جدوی تو کس سره تقدیر
 اثر بسیار بود که کسی در مجلس باقی ماندی که از اثر وی در گریه نشدی علی بن محمد
 با هر کسی که در شورشش مقابل شدی او از خود رفتی درین امر از نظر خودنداشت
 رفاض شهر عظیم آباد که در مجلس اعراض حاضر می شدند در مجلس خود عند التذکره
 می گفتند که شورشش صادق اگر هست مولوی محمد علی اکبر است و دیگران
 مکاراند و بشیر فشاخ و کفار معتقدان ایشان ازین جهت بودند و همه
 از سیامی مهر سیامی ایشان آثار ولایت ظاهر و باهر بود که بعضی فرنگیان
 از رفقای خود در ذکر خدا پرستان می گفتند که من مولوی محمد علی اکبر
 صاحب را دیده ام و در خدایستی و کمال وی هیچ شکلی ندارم از نشانه
 وی کمال ظاهر است یکی از خرق عادات ایشان که حق بتعالی
 ظاهر می کرد و که راهی است آمده اند که از شدت تنگی سر و بیماری
 و ای می محض حرم و استخوان بودند و طاقت رفتار بی استعانت عصای
 ابیری نبود و مادر شوریدگی و حالت و حدیث آنم که از کجا طاقت پیدا میشد

کرده پیغمبر و بدر راه صحرا میگردانند و چندان در وان میرفتند که چند رستمان
 از همراهی فروری مانند دستکین دل نمیبون مع همزه اگر شتاب کند
 پیغمبر تو نیست به میگردند و جناب ایشان سر اسیم چون تیر و کمان
 سخت تا یک و نیم گروه پیغمبر و وان میرفتند و اکثر حیوان بودی که بعد از
 چندین مسافت در افاقه آمدی و باز از ضعف و تنفس ضعیف انفس طاقت
 گام زدن نماندی و در مراجعت بس مشرد و خاطر گشتی لیکن عنایت ازلی
 چنان بندول حال ایشان بود که چون هزار خستگی و ناتوانی ده پانزده
 قدم راطمی میگردید یکبار باز جوش می آمد و آتش عشق در التهاب میشد
 نعره الا اندر می زوند و هر دستور سابق دویدند اگر در آن حالت قدم بر
 همان راه افتاد و نهاد الا همراهی که متوجه شدند خدمتکاران هم همراه
 گردیدند و بعضی جوانان که طاقت رفتار میداشتند نیز میرفتند نقل است
 یکبار طی سماع ایشان را شنوش مفرط بود و بر بالای خانه در قصبه صابون
 بره پور در آن ایام شریف میداشتند و فتنه جست کرده بر زمین افتادند
 و از آنجا دویدند و نعره می زوند و فغان از همراهی عاجز و در مانده شدند
 و جناب ایشان با همچنان شوریدگی تا قصبه میران پیکما که در میان هر دو
 قصبه فاصله دو کرده است رسیدند خلقی بحال شان متحیر بود که حالت
 ضعف و ناتوانی و تکلیف و ایمی ضعیف انفس آن قدر و دیدن این
 قدر علی الخصوص از کسی که در حالت صحت گاهی نصف گروه رفتن طاقت
 نداشته باشد از جوانان افاقه آمدند و سرسوزی کرده او زنده و از آنجا

که سبب مرصع منیع طاقت و فرصت افکار هم نمیدست از کار را که می پرس
 حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه در ترد و افتاد که تربیت شان چگونه
 باید کرد که از ذکر و فکر مجبوراند و همچون طالبی را محروم خصیت کردن دور
 تر از مروت و شان بدیهت است اول فقط توجه قلب ارشاد کرد و فرمود
 بنگاه تربیت هم شدن می تواند ضرورت اشغال نیست و تمام مقامیکه ایشان
 درین دار دنیا رسیدند هم از نگاه محض بود بشره ذکر و فکر و نقل است
 روزی شیخ العالمین رضی الله عنه در احوال ایشان می فرمودند که در
 روزها تعدی اثر حالت چنان دارند که اگر بازار و جدکنان روند از
 اثر حال شان بر مسافران راه بسته کرد و بازاربان از خرید فروخت
 بازمانند و هم کسی گفته که ایشان بی حساب و در چوشت راه میگیرند و
 نه نامل می دوند و اکثر دانشای راه جاه است عمیق ازین جهت
 بس خوف بر جان شان میدارم ارشاد کرد و اگر در جاه خواهد افتاد
 بلاک نخواهد شد این وجد و جد دیگر است و اثرش اثر دیگر و اکثر حکایات
 ایشان در ضمن حکایات حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه است روز و شب
 تاریخ نوزدهم ذیحجه در سال یک هزار و دویست و هجده میل و هفت قدسی هم
 رفت حیات برست و بجوار حضرت شیخ العالمین باین قبر والد بزرگ
 خود مولانا و جید الحق ابدال قدس سره مدفون شد چون سال انتقال
 شان سال انتقال حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه است براده
 تاریخ فکر کرده نشد

ذکر مورد عنایت شخصی بایرانیان

ایشان از روسا و قصبه نو آباده بودند و از ابای ماوری خاندان متبر
 و شتند و مجاز هم بودند پس مو با صفا و صاحب اثر از یاران آن شخصت
 و اکثر اوقات سر جوش می ماند نقل است شخصی از روانه لب معتقد
 و محب ایشان بود و گاه گاه از ورود ایشان در منزل سلمی خود نهاد
 مسرت نمودی و منت بر خود نهادی و مشکور گردیدی روزی ماهی در دست
 از وی پرسیدم که سبب این انقیاد چیست و یقین میاید انعم که تقیه هم نسبت
 گفت رهنم است این خلوص و نیاز مندی نه از راه تقیه است که نه غرض
 دنیا از ایشان دارم بخوف امری بلکه نماز برکت خود و بروی ایشان ایستادم
 لیکن چند وجه است که از ان معتقد ولایت ایشانم از جمله یکی آنست که
 شخصی دون قوم که مطلق سخن پرداز می و دنیا سازی نمیداند حرفه
 و و کانداری دارد از چندی سفر در دراز کرده بود بالفعل مراجعت بوطن
 ساخته چون از سابق این ملاقات میداشت و از سید شاه اولیاء علی
 نیز فی الجمله عقیدتی می نمود برای ملاقات من آمد قبل از آنکه حال سفر پرسم
 استفسار حال سید مدوح کرد گفتم درین عرصه غالباً مقیم بوطن خود شستند
 با نظرب قصد بوطن شان کرد گفتم کسنت حال چیست گفت اول بزن
 قویه بوسی آنجناب و حبیب است دیگر از دوستان و برادران ملاقات
 با هستن که خواهد گردید و بدان اظهار عقیدت کرد و شکر شد و سبب نزدیکی

راستفیر کردیم گفت سابق البتہ این عقیدت نداشتیم لیکن درین سفر
 بفلان شهر که از پنج مسافت یکماه راه دارد بیمار شدیم و بمرض صعب
 مبتلا گردیدم رجوع دل حضرت ایشان آمد بسیار التجار نمودیم و گفتند با سید
 اویا علی در باب و کمال خطار بر خود می گریستیم همان وقت برای عز
 دیدیم که تشریف آورده بر بالین من نشستند و بسی دل داری و تشفی نمودند
 و چیزی خوانده دم فرمودند هنوز بوقت آن نرسیده که از جلونگی تشریف
 آوری برسم که یکبار از نظر غائب شدند اما از همان وقت در خود اثر صحت
 یافته تا آنکه حق تعالی شفای کلی بخشید مولف کتاب مکتوبید که با ایشان
 رسید بودم که این طاقت حق تعالی که نشاء عطا نموده بطاهر ثمره
 که امر ریاضت است گفتند شغلی خاص به ما رسیده که ثمره آن نیست و تمام تر
 متوجه تفصیلش در مانیز زیاده محرک بیان نشدم که شاید خلاف مرضی باشد
 و بیکر از آن جمله آنست که در بیماریهای صعب و شدت تکلیف بارها دیدیم که
 ایشان چیزی دم کردند و فی الفور عقب آن بیمار را رهاست دیدیم و این
 اثر از دیگران کمتر یافتیم و هشتم که ایشان را البته قبولی است سوهم از آن جمله
 آنست که بیشتر اثر وجد ایشان بر دل من آن قدر ظاهر شد که هرگز از آنکار
 نماز و ازین قبیل بسیار امرت نقل است روزی در شهر عظیم اباد حاجی
 مجلس عرس بزرگی بود همه شایخان شهر حاضر بودند و جناب ممدوح
 نیز تشریف بیداشتند شیخ آن مجلس سب عادت فرود گاهی بر ایشان کرد
 و اراده غلبه نمود و اما بنوعیکه کسی معلوم نشود و از علم ایشان مطمئن

تمام بود چون هر دو شخص با یکدیگر قریب بودند ایشان آهسته باومی
 فرمودند که ما هم مشتاق اینچنین اوستم و مهی لطف دارم ندانم که این کلام
 ایشان صحیح بود یا کلامی بر اثر کسب ناوهم و متنبه گشت و متاثر شد و لطف
 کتاب میگردد از راه طرافت گفته ام اگر وی غلبه میکرد چه میکردند راه امن و گز
 چه بود بشم کرده فرموده سه زیر گلیست که عشاق ترا صید کنند می شناس
 همه کس بلبل بستان ترا به ما چشم حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه ام اگر
 میخواستم وی را مغلوب خود میکردم اما چون خلاف عنوان طریق باب
 تقدیرم نقل است روز چهارم حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه
 فاتحه و قیل همراه جناب ستطاب مولانا سیدنا شاه ابوالحسن صاحب دام
 فیوضه بر مزار شریف وی رضی الله عنه رفتند چون منحل بار فراق شیخ بنویسند
 ایستاده چند دهره خسرو دهلوی تحت لفظی بر زبان راندند و اختتام این
 دهره کردند و دهره گوری سوئی سیج پر یکدیگر ریواری کسین و جل خسرو
 که آب بنی ساجد پڑی چوندیس و از خونناک دل قطره چند در چشم خوننا آوردند
 و بر زمین ریختند و بر مکان باز آمدند همان روز تپ گرفت و روز بروز اثر
 فراق حضرت شیخ رخسارین هستی ایشان می سوخت و شاع صبر بسیار
 می داد و ضعف و ناتوانی پامال می گردتا آنکه فاصله سفند روز از انتقال
 آنحضرت وقت حیات بسوی عالم جاودانی برست و در اصل شیخ در وقت
 و بجز شیخ و فن شداوه تاریخ انتقال از فکر مولوی ابوتراب صاحب لیس
 مناسب حال ایشان است هو اول الاحقین شیخونا یا نزد هم ماه مبارک

رضان قریب نصف نهار شرعی از دفن فراغت شد و شب پانزدهم
آخر پارس حلت نموده بود

ذکر سالک طریقت میان شیخ کرم علی سهاری

ایشان زیاران ممتاز حضرت شیخ العالمین رفیع بودند و وجه قوت شان
از کاغذ فروشی و شیوه کاغذی بود در س کسولت کارخانه سپرد لیسران
کرده تمام تر مصروف کار خود شد چون آتش عشق نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم در کانون سینه بی کینه شان هر وقت مشتعل بودی و شعله جان
سوز محبت مصطفوی چراغ خانه دل اکثر او قاشق در رو و طریقه دشتی
و بیشتر سر جو شش بندی و کمتر وقت از جو شش خالی گذشتی و بدولت کجاشا
مجلس شریف در عین مراقبه فائز گردیدی نقل است روزی از دوست
کسی رساله میر ابو العلی قدس سره که در بیان معارف و سلوک طریقت ابوالعلا
است بروی خواند از اول تا آخر شنیده فرمود علی آموخته شنیدم
و سخنی تازه نیافتم آنکس از سخن ایشان بجز یافتاد که این همه حالت آموخته
ایشان است بجز شیخ العالمین رضی الله عنده نقل کرد آنحضرت فرمود است گفت
نزد او این رساله بجز آموخته حقیقت ندارد نقل است در ایامی حضرت
شیخ العالمین را تردوی پیش آمده بود ایشان را فرمود که ختم کلام
در رو طریقت که مراد از کرد و بار است باید که هر قدر که جلد تر توانند نمایند
ایشان در چهار روز از ختم فرغ کردند اما گشتان دست تا آخر

در عقد امان ورم کرده بود و انا را قبول و رفع نمود و بنوعی یا نغمه شد
 که قلم و زبان از بیان عاجز است نقل است در ایامی ایشان را حالتی
 طاری گشت که بعضی کلمات چون منصور علاج لطفه معجبنی انا الحکم از
 زبان شان سرزود آنحضرت فرمود بسیار باش که حال مخصوصش دیده باشی
 چون چند روز برین گذشت باز آن حضرت سید العلماء سند العرفاء را
 ارشاد کرد که شیخ کرم علی را چند روز برین حال و درین مقام گذشت
 توقف درین مقام خوب نیست اگر چندی برین گذشت دیگر ترقی
 و شوار خواهد شد یا ازین مرتبه فروتر باید نشاند یا بالاتر رسید العلماء
 کردند در دایره فرمان بالقطه تسلیم + لطف آنچه تواند پیشی حکم آنچه
 فرمانی + لیکن در منزل مضطر خواهند شد فرمود بروید و او را ازین مقام
 بیرون کنید ایشان ساعتی با او شان مراقبه نموده ازین مهلکه طریقت
 نجات دادند و ترقی ازین مرتبه گشتند که باز گاهی حرفی ازین جنس
 بر زبان نماند سوم ماه ربیع الاول روز پنجشنبه قریب وقت مغرب در
 وطن خود انتقال کردند و همان جا مدفون شدند

ذکر خیر میان محمد اولیاء

از یاران شیخ العالمین رضی بود سیر ثابت قدم و سلوک یکی از ثبات
 ایشان آن بود که از روزیکه درین راه قدم زدند که روزی هم در او را وقت
 رسید ایشان غمورنی را می یافتند هرگز التفات سجودشان زمانه در میان

بنی پایانه نکرده و تا آنکه روزی برادر گلانی وی فوت کرد چون وقت از کمال
 بود هرگز در حجره نکشاد و تجمیع نکفین بر دیگران گذاشت بعد فراغ و نظافت
 شریک نماز و دفن شد و اکثر او را استغراق غالب ماندی و از خوبی
 استعدادش آن بود که هر حال بر دشمن طاری شد آنچنان راسخ گردید
 که گوی ملک آدمی گردید و از ثنای سلوک طریقت انتقال کرد چون ذکر
 یاران متوفی مجمل ترقیم یافت و یارانی که بر پایه ارشاد اند حق تعالی
 بناقیامت اجرای طریق از آنها کناد در احوال آنها رساله علییه
 نوشته ام و سبب عدم اندراج آن درین کتاب سابق مرقوم
 شد مناسب آن نمود که کلمه کتاب مذکور اولیای سلف که درین
 نقبه مختصر آسوده اند کرده آید تا تمام نماید

ذکر خیر مخدوم سید رستمی قلمی ستره

نام ایشان منہاج الدین است احوال شان از زبان حق بیان حضرت
 شیخ العالمین ضو از دیگر تقاضات یاد دارم می فرمود حضرت مخدوم
 سید رستمی از یاران کاملین حضرت مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بهار
 رضی الله عنه بودند و زاد بوم ایشان شهر جبالان است در خدمت پدر بزرگوار
 خود حضرت سید رستمی قدس سره می ماند روزی سید فرمود ای منہاج الدین
 نصیب تو در ملک هند از بزرگی است مشهور است شرف الدین در شهر
 بهار جلوه افروز سید رستمی است بروی حاضر شوی تا کامیاب گردی

تمت تذکره بزرگان سلف که در نقبه سید رستمی سید رستمی است

در جواب پدر عرض داشت که عمر شریف پیش چوخت رسید و درین عمر
 هر کسی محتاج خدمت است فرمود فکر این بکن باز بعضی پردهت ما اگر در آن
 دیار رویم حال حضور چگونه دریا بیم فرمود روزیکه عمر با سپری گرد و خلق ترا بنام
 من یاد کنند و خدمت نمود حضرت ایشان بعد طی منازل بسیار و تحمل شد
 و صعوبات سفر بخدمت فیضد رحمت حضرت مخدوم الملک رسید و بسلاک
 یاران آنحضرت و اهل گردید بعد چندی روزی در حجره نشسته بود که مخدوم
 الملک رخسار آواز داد ای سید راستی بیاجرد استماع سخن آنحضرت گریه بر پیشانی
 ستولی شد و بهمان حال زار و نزار پیش شیخ حاضر آمد یاران دیگر که ازین
 امر آراء واقف نبودند متعجب گردیدند که از حضرت شیخ مخاطب بخطاب راستی
 شد و بدولت راستی امتیاز یافت جای مسرت بودند محل گریه حضرت مخدوم
 الملک بر تعجب یاران و خطره او شان خود جواب فرمود کسی که پدر عالی قدر
 وی میرد چگونه آتش غم خوسن همیشه نگردد از آن روز ایشان همین نام مشهور
 این دیار شدند و در بعضی فرمان شاهی که درباره خدمت درویشان بنام
 حکام اصدار یافته بود و فرمانی که نسبت خدمت حضرت ایشان اصدار یافته
 در آن ایشان را از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه
 نوشته است بس یا ضرات شاکه کرده و سالها بر کوه اقامت نموده و تنها
 گزیده از خلق رسیده و با حق ارهیده نقل است جای بر کوه سر بلند که مشهور
 به ناگر جنتی است و متصل آن موضع مخدوم پورست و بفاصله یک کوه از آن
 کوهی دیگر مشهور به کوه برابر واقع است اهل هند برابر کاپار می نامند

مسکن شیر و خوس و مار و کژدم است حضرت ایشان سه سال کامل بران
 اقامت داشت و در ریاضات شاقه نمود روزی یک شیر غران مقابل و سه
 آمد و قصد حمل کرد و مخدوم را غضب و گرفت نعلین چوبی که داشت برداشت و بر
 سر شیر چندان زد که ملاک شد تا این زمان که عرصه چهارصد و پنجاه سال برو
 گذشت اثر خون شیر در اینجا قیست خلق که به زیارت حجره بران کوه میروند
 نقل استن شیر و سرخی خون او به تو اتر بیان می کنند و هم بر آوردنی این گنگار
 میان علی احمد عظیم آبادی که بسیران کوه رفته بودند شاید این حال کرده بودند
 نقل است می فرمود حضرت شیخ العالمین رضی که چون مخدوم الملک بعد
 تربیت و تکمیل ایشان خواست که خلافت هدایت بخشد و جای شخصت فرماید
 خرقه خلافت پوشانیده فرمود برود و در قصبه بستان نجات و هدایت خلق
 سرگرم باش و شخصت نمود و جناب ایشان بتلاش قصبه مذکور تا صوبه بنگال
 سیر و سفر کردند اما جامی بدین نام پیدا نشد باز بخدمت مخدوم الملک حاضر
 شدند و بیان حال نمودند مخدوم الملک فرمود که کار قنیه و سفر دور و راه
 کردید آن مقامی است قریب تر از اینجا متصل شهر شنبه جانب مغرب بفاصله
 چهار تریج کرده است به قصبه بهلوار است و شخصت نمود چون جناب مخدوم
 درین قصبه رسیدند و از بعضی ثقات مروی است که آن زمان خود حضرت
 مخدوم الملک ایشان را همراه گرفته درین قصبه آوردند و در سجاده هدایت
 نشاندند بعد چندی جناب ایشان عریفه متضمن این معنی که در چایک
 کسی طالب پیدانمیت مامور بدایت شدیم مثال امر عالی چو کوه آید

و درین کوزده گرا ترتیب نموده شود و اگر شهری بود البته اجر بدایت نصیب
 مای گردید مخدوم الملک در جواب ارقام فرمود که آن مقام پس جاس
 مردم خیز است پس اولیاد اعدا از انجا بر خیزند و از آن پولواری گلهای
 خوش رنگ و خوشبو بسیار بر آید و حقیقت نامش بستان نجات است
 تمنای آن مقام هر کسی می شد است اما بنظر محبت و لطف که ارباب شما است
 به شما بخشیده ام بمشاهده مکتوب شریف حضرت شیخ و مطالعہ آن پس در وقت
 گردید و رفت اقامت بر کشاد و لقبی عمر درین مقصد بسفر فرمود و قبر شریف شان هم
 درین مقصد جانب شمال مقصد واقع است مشهور و معروف پس جای دل چسب
 و بر آمدن حاجات و زیارت گاه عالم است **نقل است** حضرت شیخ العالمین رحم
 میفرمود که مردی درون حرفه عارضه جناب دست و پای بکار شده بود
 آل و عیال وی از خدمت عاجز آمده از خانه بدر کردند بیرون احاطه جناب
 ایشان در میدان از حسن خاشاک صورت گویا رسیده اقامت کرد و از
 لدائی فوت خود بیساخت و هر چه می یافت می خورد ایام طفلی با بود اکثر نظیر
 سیر بر مزار شریف شان می رفتند و از آن مردی پرسیدم چه حال است می گفت
 چه می پرسید مخدوم کورت حال نامی بنید کر شد فریادمانی شنود
 بعد شش ماه دفعتاً بلاد و اثر سمحت پیدا کردید و روز بروز مرض را نزل میشد
 تا آنکه سمحت کلی دست داد و ناخن نکشتان دست و پا گویا از سر نو پیدا شد
 و هم شیخ العالمین رحم میفرمود نقلاً عن تاج العارفین رحم که بر آمدن حاجات
 مقتضای حال مخدوم سید رستی قدس سره است نه موقوف بر التفات

ایشان است هر کسی بر مرز ایشان هر جا چینی نسبت متوجه شود در استخوان
 از مقام و حال مخدوم است که عایشین رو اگر در نقل است از عنایت
 حضرت مخدوم سید زین العابدین سرورین گنگار مولف کتاب سنی بر حال
 از بی شبیهی ولی ایضا عینی که نه علم است نه طلب و حقوق آن بلکه بگفتند
 عنقوان جوانی تمامه ضرورت است که می بودم و همیشه بدو و اصلاح با
 نرمی و گرمی که شیخ العالمین میفرمود می شنیدم و همیشه میگردم
 بس از زار اگر بیم و از غایت منطاب راه درگاه حضرت مخدوم گفتم
 هر چند بساقت یک برتاب تیر سخت کمان از آبادی دور بود و در گذرندون
 اما از فرط الهی که اشتهم خوبی نگردم و بر مرز رسیدم فاتحه خواندم و عرض داشتم
 که تناسی ما الت که مخدوم سنی و سفارش ما در شب فریاد رس در ماندگان
 محبوب سبحانی عوث الاعظم عوث الصمدانی رضی الله تعالی عنه و علی عبده
 و علیه سلام کند که مطلب خود فایز گردد و قصد شب بسری بهما بخاکردم
 یکی از جمله عنایات آن بود که شب بار و ایام برشکال و هوای مشرفی بسرت
 و زود با چرخک حیا و رواج و پیر این دو با هم بود که نبود مقابل منزه شریف
 نشستم و در روز مشغول شدیم که خوانده ثواب آن بروج پاک مخدوم بدید
 که زانم شرح باران شروع شد چون جامی این نه بود با نیکی نشسته بودم
 بر چاهای عمیق و شایسته آسمان بر سر یک یک قطره آب برین منی افتاد
 اگر بگفتیم از هوای مشرفی کشیدیم و گاه عوث و زوان بسبب
 بیگانهی غایت می شد بعد از آنکه شرف از اذیت هوای سرد

پناه بدیوار احاطه مزار شریف بروم ناگاه شخصی آمد و بر در و منتهی متر که
 نشست بار اول پس خوف در گرفت لیکن استقلال طبیعت کرده رسیدم
 کعبه سی سلام کرد و گفت فلا نمونی اختیار دل من مخدب بسوی مخدوم شدید پیر ما فرستادم
 گفتیم خواهی ماند یا خواهی رفت گفت تا صبح اراده حاضر می در نگاه دارم و شاه
 کردیدم که انیسی رسید و خاطر جمع بنواب رفتم دیدم حضرت مخدوم را که
 پیش حضرت محبوب سجانی رضی الله عنه بادب تمام نشسته است و چهره
 با هستی عرض کرد که آنرا شنیدم حضرت عوث الصمدی محبوب سجانی
 رضی الله عنه بسوی من دیدم مخدوم را فرمود این را سپردم مولوی احمدی
 کن که تعلیم نماید و مخدوم برخاست و دست من گرفت و جانب قصه متوجه شد
 که از خواب بیدار شدم از کامیابی در خود می گفتم و لطف در آن بود که در
 خواب بودم و بارش می شد اما از سر تا قدم محفوظ بودم و آب از بالین و
 و بالین من روان بود صبح بخیر حضرت شیخ العالمین حاضر شده عرض حال
 کردم فرمود و محض عنایت مخدوم بود و در نماز اقامت شب در آنجا خلافت رضا
 است بعد چند روز سبق آوردند حضرت سید العلماء است العرفاء مقرب شد
 و از عنایت مخدوم در اندک زمانه از تحصیل علوم درسی فراغ کلی با بتم نقل
 است مولوی ابوتراب صاحب راضی صاحب لائق شد و چند وقت
 ایضا بود که کسی را امید زلیست بود سید العلماء روزی رجوع حضرت
 ایشان کردند مخدوم در میرا قبله ایشان فرمود تا او راه و در تکلیف نشود
 است اینزه محبت و حضرت مانند و ترو و ندارد حضرت مخدوم الملک

رتعی اندر همه تمام بر زبان وی نظر عنایت مبدول میدار و یقیناً شفا
 است اینک حضرت ایشان در امری فی الجمله تخفیفی میداد و اما از
 پروینا حرکت باز نمانده و بران سختی برابر یک بالشت پیدا بود که در
 مساس مجربیت و سنگینی متناهی شد و ظاهر عیاره کار نبود و زان مقام
 میعاد بعد نماز صبح سید العلماء را یاد آمد که امروز میعاد تمام است معلوم است
 مخدوم کجا تشریف میدارند چون حسب معمول مرتب شد یکبار و دیگر مخدوم
 تشریف آورده فرمود بدیدن مولوی ابوتراب فتمه بودم مزاج خوش دارا
 اندک عمر با بود آنرا دفع کردم حال هیچ تکلیف نیست سید العلماء بجز و این
 رویه عالم علماء از مسویر خاست فرزند مولوی مخدوم آند و متفسار حال نمود
 ایشان که بر فطیم قصد کردند تا مال حسب عادت ایام صحت بر خاستند
 و محرت افتادند که این طاققت از کجا آورده نظر بر پایی نمودند اثری از روم و
 مملکت بیافند عرض کردند که مزاج بحال بود اما چیزی آنست که قریب
 وقت صبح بودم و ششنج بایدست و بود نیک اثری از آن نمی بینم و ملاقت نقا
 می یابیم سید العلماء فرمود بر پایی دریافت همین امر آورده بودم و با اجرای
 عنایت مخدوم بیان کرد و نقل است چندی بن می گفت که از کسی پرسش
 بودیم روزی در وقت عشاء در گاه حضرت مخدوم کجا بودی و در آن وقت
 بودم که یک ناگاه آمدند و هر روز از تشریف سید و راه کردید زمین بند کردید
 و یوار حاطه مقابل منزل سید آورده بودم و از آنجا می نمودم که از عنایت مخدوم
 آنکس برین اندیشه بود که از شمار خواند کرد و با وجودیکه منقول آنرا سید آورده بود

طاهر ظاهر هرگز چشم وی برین افتاد و فاش خوانده از اعلاط بیرون رفت
 و از حاضرین استفسار حال ما میکرد و اینها اخفای نمودند و با جان بسکاف
 برویم چون رفع خلش و بیابین شد گفتیم آرزو در گرفتاری ما هیچ باقی
 نبود اما میخواستیم بارادرحایت گرفت که قریب تو باشد و بودم و تو ندیدی
 گفت آری ترا دیدم اما مطلق نشناختم نقل است در شهر شاهجهان آباد
 و ملی امیری بود که التماس فاتحه او بسیار اندر میداشت و کتابی از هزار این
 طائفه بدون کرده بود و بلا ناغحه آن کتاب را پیش نظر همیشه فاتحه میخواند
 و از سر مسافری که ملاقات دست میداد می پرسید که در وطن شما کسی و بی مدقول
 یا نه اگر آنروز شانی میداد و نام و نشان آن صاحب مزبور در آن کتاب از
 این ترغی نبودست چون آنکسی نام حضرت ایشان شنیده بود و دستور
 فاتحه می خواند و در ایامی قبائل او شرف عظیم آباد مقیم بودند خوب است که نزد
 خود طلب سازد و مردان سفر کرده و سرد در گرم زمانه بشیر بهما فطنت راه فر
 کرده فرستاد و با او جو سامان حفظ خوب رهنمان بسینه شمت که عریه
 و در روز و راه بس خطر بود شاهخان دلی اگر در آن زمانه بودند حرکت
 و ریفت غیرت دست در هر کسی با سخاوت و مکاره با بر فاطمه میر قاصد
 و ریفت کردید و چون جلالی که غیر ضعیف است و توان کرد و بیاید فرمود امیر با
 زان کسکین خاطر نمی شد و زود که شمت رفیع می گوید تا آنکه نزدیک
 از آنجا رفت با میر شاد و کرد و فلان و غیره شمت را در آن راه و به که
 بلا شمت قبائل تو غیر شمت میگفت می خوانم که از غیر این احوال مطلع

خدمت ما اطمینانی هست و در فرموده قبایل تو تا فلان منزل مع الحیر رسیدند
 تا اینجا هم خیرت خواهد بود پس شب که رجوع کردم دیدم محفّه قبیله قوی آمد
 و بزرگی بایم محفّه کرده بمقدم که امان طی منازل می کند چون منزل رسید
 آن ولی هم متصل محفّه نشست رسیدم که شما کیستید و ازین محافظت
 چه کار دارید بگر این زن از فرزندان شماست یا امیر از فرزندان شماست
 یا سببی دیگر است آن ولی خدا فرمود ازین همه که گفتمی هیچ نیست ما مریم
 از اهل قبور قبر باد قطبیه پهلوانی است شوهر این زن فلان امیر سرفروخته که
 من می خواند و هیچ علاقه ازین ندارد وی را از خوف رهنمان ترودخت
 بود جا کردم که از امیر هر روز تخته من می بردن درین راه پر خطر قبیله و
 رانها گذارم و بر رهنمان بسیارم بنا بر برای محافظت راه همراه محفّه شدم
 منزل منزل تا شهر ولی خواهم سایندهای ترود و خوف نیست بگدم از محفّه
 جدا می شوم پس می بایم اولی افکن نام شما چیست فرمود خلق بسیار است
 با وی کنند آن امیر می برد این نفسی که کشید در خود نمی گنجید و گفت ازین
 رهن تر خواهی دیگر نباشد فی الحقیقت فاتحه مخدوم هر روز می خوانم و از
 وی هیچ علاقه فرزند می بامیدی ندارم مگر علاقه ولایت که ولی خداست و عقیدت
 او از آن رفد و خند گوید بعد چند روز قبایل هم خیر رسیدن این نفس
 که از زبان حق بیان حضرت شیخ العالمین رضوا از سید العلماء است
 بکانه شنیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضوی از فرزندان
 مخدوم شب جمعه در فاطمه زهرا امیر شریف حاضر می شد اتفاقاً شب جمعه

رسم شادی و برات وی مقرر شد چون شش نوره از مسکن مسافت
 در کرده بود برات رفت بعد سهوات برات او را یاد آمد که شب جمعه
 بود بر مزار جد بزرگوار نرسیدیم و شب تار و راه پر خطر چه باید کرد اگر از بزرگان
 و خویشان استصواب کنیم یقین که منع فرمایند آخر رای وی بر آن قرار گرفت
 که اسپ نیز گام موجود است به بنانه خود را از مجلس برون کنیم و قصد حصول
 مقصد نمایم و حفظ راه بر خدا گذارم تمقضای محققت و محبت بر خاست
 مجلسیان گمان بردند که بقضای حاجت بشری میروند و بیخ نرسیدند
 آمد و با اسپ رهوار سوار شد و نیز راند چون قریب احاطه مزار مخدوم رسید
 اندرون احاطه روشنی بسیار دید و اولیاء الله صف زده نشست اول
 ترسید و خوف کرد باز از فرست دریافت که بالیقین اینها اولیاء اند
 مقصد اندرون احاطه کرد و در احاطه رسیده بود و دید که بزرگی از آن
 بیان بر خاست و آمده در راه گرفت و فرمود وقت شب آمدن ضرور
 نیست و هم فاتحه از همین جا خوانده نعمت شو تبریکه شما کسیتید و این
 روشنی و این صورت پارسایان چیست و کسیت فرمود و بعد تو سید را
 منم و اینها اولیاء اند و این نور چه آنهاست که تا بان است حضرت
 مخدوم الملک یعنی ابدی عده بعد باران جلوه افروز این کلامه خرم ملک است
 و اکثر شب جمعه این نوازش مندول حال ناوار و ایشان محض و هستند
 زهی محبت تا که از حضور مجاز زیارت جمال با کمال مخدوم الملک من شوم
 فرمود ای فرزندان تابانی که می بینی نور جمال باران آنحضرت است

طاقت و تحمل دیدن نور جمال آنحضرت نداشتی که چشم تو از آن نور خیره
 گردد و همین سبب است که من بر در احاطه آید و هستی او مودور میان تو و حضرت
 مخدوم الملک حجاب کردم تو توانی که تحمل بر توان افتاب دین و دنیا
 کنی و همان به که ترک از ایم خود گیری و فاتح از مکان خود خوانده تمد
 بمن فریسی و خصیت فرمود لعل است یاری از یاران حضرت مولانا سولتانا
 بقصد زیارت حضرت مخدوم الملک رفته عازم شهر مهاباد بود چون قصبه
 پهلوانی در اثنای راه واقع بود و حضرت تاج العارفین رفته بقصد حیات
 وارد خانقاه گردید از کسی شنید که درین قصبه یاری از یاران کاملین مخدوم
 الملک آسوده است بکمال اشتیاق برینا حضرت ایشان حاضر آمد
 بعد فاتحه کیاس کامل مراقب شد و باز آمد بس مدح و شکر گذار مخدوم
 قدس سره حضرت تاج العارفین رفته پرسید چه دیدی و چه دریافت کردی
 و چون یافتنی مفصل آنچه از مقام مخدوم و طاقت تصرف و کمال و حال نزد
 خود دریافت کرده بود بیان کرد تاج العارفین رفته فرمود اینهمه که گفتی حال
 تست مخدوم از راه اخلاق و کرم رنگهای مختلفه کیفیات شما بشما بنمود
 و اجمال نوعی از تفصیل کشود و در نه حال و مقام مخدوم بالاتر از فهم شماست
 که تحمل آن نمی توانیدست بر تو حال او صفاک شما بود بنا بر اثری از آن
 بر شما ظاهر نگردد و از لطف خود تفصیل اجمال شما بر شما بنمود و هم زبانی بیان
 علی احمدیاد و ارمی گفت که از ساکنان قریب و جوار کوه ناگر چینی شنیدم
 و عای حضرت مخدوم سید راستی قدس سره است که برین کوه مدام نهدت